

درس دوازدهم: کاوه دادخواه

اساطیر*: جمع اسطوره؛ افسانه‌ها و داستان‌های خدایان و پهلوانان ملل قدیم.

(در اساطیر باستان، *په‌ره انقلابی کاوه آهنگر بی نظیر است*)

چرمین: چرمی

درفش*: پرچم، بیرق، [علم]

(پیش‌بند چرمین او درفش بود انقلابی که بر ضد پادشاه وقت، ضحاک، برافراشت.)

معرب: عربی شده

مظهر: نشان، جلوه‌گاه

خوی: عادت، خصلت

(ضحاک، معرب اثری دهاک (اژدها) در داستان‌های ایرانی، مظهر قوی شیطانی است و زشتی و بری؛)

ابلیس: شیطان، اهریمن (ضحاک بارها قریب ابلیس را می‌فورد)

مرداس: نام پدر ضحاک

پاک‌دین: کسی که دین و آیینی درست دارد

(ابلیس با موافقت او، پدرش، مرداس، را که مردی پاک‌دین بود، از پا درمی‌آورد)

خوالیگر*: آشپز (خال‌بند: کنایه از دروغگو)

چالاک: چابک، تند و فرز

خورش: خوراک، غذا (ابلیس در لباس خوالیگری چالاک، خورش‌هایی حیوانی به او می‌فورانَد)

فرزانه: دانشمند، آگاه، خردمند (پزشکان فرزانه از عهده علاج بر نمی‌آیند)

تسکین: آرامش، آرام کردن

(ضحاک نیز چنین می‌کند و برای تسکین درد خود به این کار می‌پردازد.)

کهتر: کوچک‌تر، خردتر، زیردست

مهتر: بزرگتر، سرور (مقابل کهتر)

مهترزادگان: بزرگان، بزرگ‌زادگان، اشراف

دیوان: دفتر، محکمه، دستگاه و اداره («دیوها» هم معنی می‌دهد)

(هر شب دو مرد را از کهتران یا مهترزادگان به دیوان او می‌برند و پانشان را می‌گیرند.)

خورشگر: آشپز، خوالیگر

(فورشگر، مغز سر آنان را بیرون می‌آورد و به مارها می‌فورانَد)

بیداد: ظلم، ستم، بی‌عدالتی (مقابل عدل و داد)

منش: خوی، عادت، سرشت

خبیث: پلید، ناپاک، رذل

(مار مظهری است از اهریمن و در اینجا نیز بر دوش ضحاک می‌روید که تفسمی است از فوهای اهریمنی و بیداد و منش فبیث)

بیدادپیشه: ظالم، ستمگر

چیرگی: غلبه، سلطه، تسلط

(در محیطی که پادشاه بیدادپیشه مار دوش به وجود آورده بود، تاریکی و ظلم بر همه با چیرگی داشت.)

شهریار: پادشاه، فرمانروای شهر (کشور)

انجمن: جمع و گروه، مجلس و مجمع

انجمن شدن: جمع شدن، گرد آمدن

(پو ضحاک شد بر جهان شهریار / بر او سالیان انجمن شد هزار)

کردار: راه و رسم

فرزانگان: دانایان، افراد حکیم

دیوانگان: دیو صفتان، بی‌خردان (در اینجا یعنی افراد نالایق و فاسد)

(نهان گشت کردار فرزندان / پرآورده شد نام دیوانگان)

هنر*: فضیلت، استعداد، شایستگی، لیاقت

خوار: پست، بی‌ارزش (خار: تیغ)

جادویی: جادوگری، فریب

ارجمند: ارزشمند، گرامی، مقابل خوار

گزند: آسیب، ظلم و ستم، تجاوز به حقوق مردم

(هنر فوار شد، جادویی ارجمند / نهان راستی، آشکارا گزند)

به تنگی فراز کشیدن: خوار شدن، در سختی و تنگنا افتادن (کنایه)

(برآمد برین روزگار دراز / کشید اژدها فخش به تنگی فراز)

فریدون: پسر آبتین که از نژاد جمشید بود. او با کمک کاوه آهنگر ضحاک مار دوش را شکست داد و به بند کشید

(پنهان بُد که ضحاک را روز و شب / به نام فریدون گشاری دو لب)

پشت راست کردن: کنایه از تثبیت جایگاه، برطرف کردن سختی‌ها

(ز هر کشوری معتران را بفواست / که در پادشاهی‌کنر پشت راست)

موبدان*: روحانیان زردشتی، مجازاً دانشمندان، دانایان

نامور: معروف، شناخته شده

بخردان: عاقلان

(از آن پس، چنین گفت با موبدان / که ای پره‌نر نامور بفردان ...)

محضر*: استشهاده‌نامه، متنی که ضحاک برای تبرئه خویش به امضای بزرگان حکومت رسانده بود. (درس ۸*:

محل حضور، مجازاً مجلس درس یا مجلسی که در آن سخنان قابل استفاده گفته می‌شود) (مظهر: نماد، نشانه)

سپهبد*: فرمانده و سردار سپاه

(یکی مفسر اکنون بیاید نوشت / که جز تغم نیکی، سپهبد نکشت)

بیم: ترس، خوف

راستان: درستکاران، انسان‌های عادل

همداستان: کنایه از همراه، موافق، متحد

(ز بیم سپهبد همه راستان / بر آن کارگشتن همداستان)

ناگزیر: ناچار

برنا: جوان (بر آن مفسر اژدها ناگزیر / گواهی نوشتن برنا و پیر)

یکایک*: ناگهان

دادخواه: ستم‌دیده، عدالت‌خواه

(هم آن که یکایک ز درگاه شاه / برآمر فروشیدن دارفواه)

بر: کنار، نزد (آغوش، سینه و پهلوی میوه و بار)

نامداران: بزرگان، افراد مشهور

(ستم‌دیده را پیش او فوآنند / بر نامدارانش بنشانند)

دژم*: خشمگین [ژیان!]

به روی دژم: با عصبانیت

(برو گفت مهتر به روی دژم / که برگوی تا از که دیری ستم؟)

بی‌زیان: بی‌آزار

(یکی بی‌زیان مرد آهنگرم / ز شاه، آتش آید همی بر سرم)

اژدهاپیکر*؛ در شکل و هیئت اژدها، دارای نقش اژدها

آوری*؛ بی گمان، بی تردید، به طور قطع

(تو شاهی و گر اژدها پیکری / بیاید زدن داستان، آوری)

هفت کشور: هفت اقلیم، هفت بخش بزرگ جهان در نظر قدما (اینجا مجاز از تمام جهان)

(که گر هفت کشور به شاهی تو راست / پرا رنج و سفتی همه بهر ماست)

شمار گرفتن*: حساب پس دادن

(شماریت با من بیاید گرفتن / بدان تا جهان ماند اندر شگفت)

سبک*: سریع، شتابان

(پو بر فغاند کاه، همه مفسرش / سبک سوی پیران آن کشورش ...)

پایمردان دیو*: دستیاران حکومت، توجیه کنندگان حکومت بیداد

گیهان*: گیهان، گیتی، جهان

خدیو: خدا، پادشاه

گیهان خدیو*: خدای جهان (فروشیگرای پایمردان دیو / بریده دل از ترس گیهان خدیو)

دوزخ: جهنم

روی نهادن: کنایه از رفتن

دل سپردن: کنایه از قبول کردن چیزی

(همه سوی دوزخ نهادید روی / سپردید دل ها به گفتار اوی)

گوا: گواه، شاهد

براندیشم: می ترسم (نه براندیشم: نمی ترسم)

(نباشم بدین مفسر اندر گوا / نه هرگز بر اندیشم از پادشا)

برجست: بلند شد، پرید

سپردن*: پای مال کردن و زیر پا گذاشتن [فارسی ۱*؛ طی کردن] (سپردن: تسلیم کردن، واگذار

کردن) (فروشیگر و برجست لرزان ز پای / بررید و بسپرد مفسر به پای)

درگاه: بارگاه، آستانه، ایوان پادشاهی

بازارگاه*: جای خرید و فروش، بازار، در بیت زیر مقصود اهل بازار

(پو کاهه برون شد ز درگاه شاه / بر او انهم گشت بازارگاه)

فریادخواندن*: فریاد خواستن، طلب یاری کردن، دادخواهی کردن

(همی بر فروشیگر و فریاد خواند / جهان را سراسر سوی دار خواند)

پشت پای*؛ روی پا، سینه پا

زخم درای*؛ ضربه پتک، درای در اصل زنگ کاروان است. [اینجا پتک، چکش بزرگ]

(از آن پریم، کاهنگران پشت پای / پیوشند هنگام زخم درای)

همان: نیز، همچنین

(همان، کاوه آن بر سر نیزه کرد / همان گه ز بازار بر قاست گرد)

خروشان: فریادزنان

یزدان: خدا

(خروشان همی رفت نیزه به دست / که ای نامداران یزدان پرست،)

هوا: میل، خواهش، آرزو

فریدون: از شاهان ایرانی، نماد دادگری و نیکی

ضحاک: پادشاه ایرانی، نماد اهریمن و بیداد

(کسی کاو هوای فریدون کند / دل از بند ضحاک بیرون کند)

پویندن: راه رفتن نه به شتاب و نه آرام (پویند: برخیزد، قیام کنید)

آهرمن: اهریمن، شیطان

(پویند کاین مهتر آهرمن است / جهان آفرین را به دل، دشمن است)

اندرون: در

پیش اندرون: در پیش

(همی رفت پیش اندرون مردگرد / جهانی بر او انجمن شد، نه فرد)

غو*؛ فریاد، بانگ و خروش، غریو

(بیامد به درگاه سالار نو / بدرنرش آن جا و بر قاست غو)

وارونه: واژگون، سرنگون

(فریدون پو گیتی بر آن گونه دید / جهان پیش ضحاک وارونه دید)

منزل: مرحله، ایستگاه

داد: عدالت (همی رفت منزل به منزل پو باد / سری پر ز کینه، دلی پر ز داد)

گرز گاوسر*؛ گریزی که سر آن شبیه سر گاو بوده است.

ترگ*؛ کلاه خود [گبر*؛ نوعی جامه جنگی، خفتان] [دوع*؛ جامه جنگی که از حلقه‌های آهنی می‌سازند، زره]

(بر آن گرز گاو سر دست بُرد / بنزد بر سرش ترگ بشکست فرد)

سروش*؛ فرشته پیام‌آور، فرشته

خجسته*؛ فرخنده، مبارک

(«سروش فیسته» پیام‌آورده که او را مکش)

درفش کاویان*؛ درفش ملی ایران در عهد ساسانی

کاویان یا کاویانی*؛ منسوب به کاوه

(تو یک ساعت، پو افریدون به میدان باش، تا زان پس / به هر جانب که روی آری درفش کاویان بینی)

فتراک: ترک‌بند، تسمه و دوالی که از پس و پیش زین اسب آویزند.

برگستوان: نوعی پوشش برای جنگاوران قدیم و اسبان و فیل‌های آنها به هنگام جنگ

سوفار: دهانه تیر که زه کمان را در آن بند کنند.

درس دوازدهم: کاردانی

شهره: مشهور، معروف، نامی

بدر: ماه کامل، ماه شب چهاردهم (نام یکی از غزوات پیامبر هم است).

هلال: ماه نو (با بدر مقایسه کنید) (حلال: پاک)

رستم: جهان پهلوان ایرانی، نماد قدرت و پهلوانی

دستان: دست‌ها (معانی دیگری هم دارد: نغمه و سرود، مکر و حيله، لقب پدر رستم)

زال: پیر، پیر سپیدمو (نام پدر رستم)

(کشتی‌گیری بود که در زورآزمایی شهره بود؛ پدر در میدان او هلالی بودی و رستم به دستان او زالی)

گردون پیر: چرخ، استعاره از آسمان

(با جوانان پو دست بگشادی / پای گردون پیر بر بستی)

الحاح*؛ اصرار، پافشاری کردن [الهام: به دل افکندن]

تفرج*؛ گشت و گذار، تماشا، سیر و گردش

(روزی یاران الحاح کردند و مرا به تفرج بردند)

نفیر*؛ فریاد، صدای بلند (از هر طرف، نفیر برآمد)

در حال: همان لحظه، فوراً (در حال که کشتی‌گیر دست بر هم زد، پایش بگرفت)

باب: در، مجازاً به معنی موضوع

لایق؛ درخور، شایسته

فایق*: دارای برتری، مسلط، چیره (علم در همه بابی لایق است و عالم در آن باب بر همه فایق)

مجرد*: صرف، تنها [محض، تنها، خالی] (استعداد مہرہ ہنر حسرت روزگار نیست.)

لاف*: سخنان بی پایه و اساس، دعوی باطل، ادعا

لاف زدن*: خودستایی کردن، ادعای باطل کردن (کنایه)

(زور داری، چون نداری علم کار / لاف آن نتوان به آسانی زدن)

گروه‌های مهم املائی

* اساطیر و افسانه‌ها - درفش و بیرق - ضحاک معرب اژی‌دهاک - مظهر خوی
شیطانی - مرداس پدر ضحاک - خوالیگری چالاک - عہدہ علاج - تسکین درد -
کہتران و مہترزادگان - خوہای اہریمنی - منش خبیث - چیرگی و تسلط - کردار
فرزانگان - نام دیوانگان - فضیلت و لیاقت - خوار و ارجمند - بہ تنگی فراز
کشیدن - محضر و استشہادنامہ - تبرئہ خویش - سپہبد سپاہ - بہر ما - ترس
گیہان خدیو - آہرمن و شیطان - برخاست غو - فتراک و برگستوان - سوفار تیر

* شہرہ و مشہور - بدر و ہلال - رستم زال - الحاح و اصرار - لایق و فایق - نبرد
خواست - حسرت روزگار - سخنان بی پایه و اساس.

تاریخ ادبیات

شاهنامہ: فردوسی

روضہ خلد: مجد خوافی